



## The Doctrine of Mariology in Christianity and Its Consequence for Feminist Theology with an Emphasis on the Views of Mary Daly

✉ **Ashraf Hashemi**  / Ph.D., University of Religions and Denominations; Assistant Professor, Bent al-Hoda Higher Education Complex, Al-Mustafa International University, Qom, Iran

andishehashemi5@gmail.com

**Mehdi Lakzaei** / Assistant Professor, Faculty of Religions and Mysticism, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

Lakzaei@urd.ac.ir

**Received:** 2025/06/14 - **Accepted:** 2025/09/02 - **Published:** 2026/05/02

### Abstract

Feminist theology, which places women at the center of its epistemology, holds that Christianity and some of its doctrines (such as Christology and Mariology) serve to subordinate women and privilege men. Mariology in feminist theology is closely related to Christology and the doctrine of salvation, forming the subsequent link in the chain of Christian discourses. Mary Daly, one of the most significant figures in radical feminism, criticized the Mariology of classical theology, prompting some Christian theologians to respond to her. This article, using an analytical-descriptive method and a brief review of the views of scholars in feminist theology, seeks to understand what consequences classical and traditional theology in the field of Mariology has had for religious and social attitudes toward women as a whole. It concludes that feminist theologians, especially Mary Daly, by pointing to characteristics such as submissiveness, absolute obedience, and virgin birth, not only consider the Virgin Mary not to be emulated but also see her as reinforcing the subordination of women.

**Keywords:** Radical Feminism, Mary Daly, Mariology, Christology, Subordination of Women.

نوع مقاله: پژوهشی

## آموزه‌مریم‌شناسی در مسیحیت و پیامد آن بر الهیات فمینیستی با تأکید بر آرای مری دیلی

کاشف اشرف هاشمی  / دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب، استادیار مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران  
andishehashemi5@gmail.com

Lakzaei@urd.ac.ir

مهدی لکزایی / استادیار دانشکده ادیان و عرفان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران  
دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۴ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱ - انتشار: ۱۴۰۵/۰۲/۱۲

### چکیده

الهیات فمینیستی (Feminist Theology) که زنان را محور معرفت‌شناسی خود قرار می‌دهد، مسیحیت و برخی آموزه‌های آن (مانند مسیح‌شناسی و مریم‌شناسی) را در راستای فرودستی زنان و برتری مردان می‌داند. مریم‌شناسی در الهیات فمینیستی ارتباط تنگاتنگی با مسیح‌شناسی و آموزه نجات دارد و در زنجیره مباحث مسیحیت، حلقه پس از آن را تشکیل می‌دهد. مری دیلی، یکی از مهم‌ترین افراد در جریان فمینیسم رادیکال، به نقد مریم‌شناسی الهیات کلاسیک پرداخته است و در پی آن نیز برخی متألهان مسیحی درصدد پاسخ به او برآمده‌اند. این مقاله بر آن است که با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی و با نگاه اجمالی به دیدگاه‌ها و گفته‌های صاحب‌نظران در زمینه الهیات فمینیستی، دریابد که دیدگاه الهیات کلاسیک و سنتی در حوزه مریم‌شناسی چه پیامدهایی بر رویکردها و نگرش‌های دینی - اجتماعی به کل زنان داشته است و به این نتیجه می‌رسد که الهی دانان فمینیست، به‌خصوص مری دیلی، با اشاره به ویژگی‌هایی مانند سرسپردگی، تبعیت محض و بکرزایی، نه تنها حضرت مریم علیها السلام را قابل تقلید نمی‌دانند، بلکه او را تقویت‌کننده فرودستی زنان می‌دانند.

**کلیدواژه‌ها:** فمینیسم رادیکال، مری دیلی، مریم‌شناسی، مسیح‌شناسی، فرودستی زنان.

## مقدمه

در سیر تاریخی، فمینیسم عموماً یک جنبش اجتماعی تلقی می‌شود؛ اما از آن جهت که بخش گسترده‌ای از رفتارهای اجتماعی جوامع انسانی بر مبنای باورهای دینی آن جامعه تعریف می‌شود، الهیات آن از جایگاه ویژه‌ای در بررسی‌های دینی برخوردار است. از سوی دیگر، کمتر حوزه مطالعاتی‌ای هست که پس از ظهور فمینیسم، از دیدگاه این جنبش، به‌ویژه از جنبه معرفت‌شناختی آن، مورد بررسی منتقدانه قرار نگرفته باشد. حوزه دین نیز از این نقد و بررسی بی‌بهره نمانده است. بسیاری از محققان فمینیست با اشاره به جنسیت‌گرا بودن دین مسیحیت، عقاید و آموزه‌ها، و نمادهای آن را محصول ادراک مردانه از واقعیت می‌دانند و آن را عامل مشروعیت‌بخشی و تقویت انقیاد زنان برمی‌شمارند. آنان در دفاع از این ادعاها، با ارزیابی دقیق تأثیر دین بر زندگی زنان، به بررسی ظلم به زنان توسط مذهب مردسالار و نگرش‌های منفی به زنان پرداخته‌اند.

الهیات فمینیستی زنان را در مرکز معرفت‌شناسی خود قرار می‌دهد و بر این باور است که مطالبه حقوق زنان را باید متوجه کلیسا و دین، و مفاهیم و آموزه‌های آنها کرد. این الهیات خواهان برچیده شدن مردسالاری و پیامدهای آن از دین، کلیسا و جامعه است. دیدگاه‌ها و بینش‌های این الهیات، نه به جنس مؤنث، بلکه به شخصیت‌های مؤنث، سنت‌ها و متن‌هایی می‌پردازد که مورد علاقه زنان و فمینیسم است (Janowski, 2009). می‌توان ادعا کرد که اولین کار الهیات فمینیستی، بیان و اثبات اتهام جنسیتی بودن دین مسیحیت بوده است. اگرچه عهد جدید اطلاعات اندکی درباره حضرت مریم علیها السلام دارد، اما مسیحیت اولیه سنتی را که بر پایه آن، مریم با وجود زادن عیسی همچنان دوشیزه باقی ماند، می‌پذیرد. باور به جایگاه مریم در الهیات کاتولیک، کانون باورها و آموزه‌های آن است و درک تاریخ مقدس بدون او امکان ندارد. او یگانه رهنمون به راز مسیح و مسیحیت است و به‌واسطه چنین جایگاهی، سنجه‌ای برای اندازه‌گیری مفاهیم الهیاتی جدید می‌شود. اهمیت معیارشناختی حضرت مریم علیها السلام، ارزش والایی در ارزیابی الهیات فمینیستی دارد که خواهان تغییرات بنیادین در زندگی دینی است (Hauke, 1995).

آثار مری دیلی نشان‌دهنده دغدغه‌های او درباره ظلم به زنان و برتری مردان است و در سراسر آثارش، او به فکر ایجاد یک انقلاب معنوی فمینیستی بود (Pears, 2004). وی در انتقاد فمینیستی خود از حمایت مسیحیت از سرکوب زنان، به این نتیجه رسید که فمینیسم و مسیحیت با هم سازگار نیستند و در نتیجه اعلام کرد: «خدای پدرسالار برای زنان زاید است» (Daly, 1973, p.13).

خانم دیلی در کتاب *فراسوی خدای پدر* اذعان می‌کند که کلیسای کاتولیک از مریم به‌عنوان نمادی برای تقویت سلسله‌مراتب جنسی استفاده می‌کند (Daly, 1973). او تأکید می‌کند که کلیسای کاتولیک تلاش کرده

است تا با برابر دانستن زنان با مریم، به آنها شکوه و عظمت ببخشد و بی‌توجهی به آنان را جبران کند. دیلی نماد مریم را نمادی می‌بیند که برای منحرف کردن خشم زنان و مهار بینش و امید آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد (Daly, 1973).

این مقاله تلاشی است برای ارزیابی درک فمینیستی مری دیلی از ماهیت مریم‌شناسی و پیامدهای آن در جریان اصلی یا دیدگاه سنتی مسیحی. مری دیلی به دلیل تفکر انتقادی خود دربارهٔ آموزه‌های مسیحیت، در مطالعه و تدریس در دانشگاه با موانع زیادی، به‌ویژه در کلیسای کاتولیک، مواجه شد که بعداً دیدگاه او را در مورد تثلیث، مریم‌شناسی و هبوط شکل داد؛ و از آنجا که مریم‌شناسی از آموزه‌هایی است که نقد آن توسط مری دیلی آغاز شده و تأثیرات زیادی بر نظرات و تفکرات صاحب‌نظران و دیگر متألهین فمینیست گذاشته است، شایستهٔ تحقیق و بررسی است.

### پیشینه پژوهش

آموزهٔ مریم‌شناسی (Mariology) در الهیات مسیحی از قرون نخستین مسیحیت به‌عنوان یکی از بنیادهای مهم الهیات کلیسای کاتولیک و ارتدوکس مطرح بوده است. این آموزه ناظر به ویژگی‌های شخصیتی و الهیاتی مریم مقدس و جایگاه او در نجات‌شناسی (soteriology) مسیحی است. از قرن چهارم میلادی، آموزه‌هایی چون «تولد باکره»، «مادر خدا بودن مریم» (Theotokos) و «صعود جسمانی مریم» به آسمان، وارد ادبیات دینی کلیسا شد (Pelikan, 1996).

نیک‌دل در مقالهٔ «الوهیت حضرت مریم؛ باوری مسیحی یا تهمتی تاریخی؟» با اشاره به تحولات جایگاه حضرت مریم علیها السلام در مسیحیت و بررسی عهد جدید به این نتیجه می‌رسد که در ابتدا مریم مقدس در مقایسه با مردم عادی از امتیاز ویژه‌ای برخوردار نبود؛ اما در دوره‌های بعد، تا حد «مادر خدا» اهمیت می‌یابد و مورد احترام و پرستش قرار می‌گیرد. وی در بیان علت چنین تحولاتی می‌گوید: با توجه به اینکه نمی‌توان چیزی به کتاب مقدس افزود یا از آن کاست، پس وظیفهٔ کلیسا در این موارد این است که کتاب مقدس را بر اساس سنت تفسیر کند. بر این اساس، کلیسا این اجازه را به خود داده است که به‌وسیلهٔ سنت، آموزه‌ای را که مسیحیان اولیه آگاهی روشنی از آن نداشتند، تصدیق کند و آن را به‌عنوان باوری رسمی، یعنی باوری که از سوی خدا به‌وسیلهٔ روح‌القدس برای انسان آشکار شده است، اعلام کند (نیک‌دل، ۱۳۸۹).

الهیات فمینیستی که از دههٔ ۱۹۶۰ میلادی شکل گرفت، واکنشی انتقادی به ساختار مردسالارانهٔ الهیات سنتی بود. در این میان، آموزهٔ مریم‌شناسی یکی از محوری‌ترین موضوعات نقد فمینیست‌ها بوده است. از نظر بسیاری از متفکران فمینیست، از جمله مری دیلی، تصویری که کلیسا از حضرت مریم علیها السلام ارائه داده است، نه تنها

زن را در قالبی مطیع و منفعل تعریف می‌کند، بلکه زن را به واسطهٔ تکرار الگوی باکره - مادر، از واقعیت بدنمندی و فعالیت اجتماعی‌اش جدا می‌سازد (Daly, 1973; Daly, 1978).

مری دیلی، از شاخص‌ترین چهره‌های الهیات فمینیستی رادیکال، در کتاب *فراسوی خدای پدر* به صراحت بیان می‌کند که تصویر مریم در مسیحیت، نه تنها زن را مطیع نگه می‌دارد، بلکه نوعی تمثیل روانی - دینی از نفی زنانه بودن اصیل است (Daly, 1978). او در کتاب *زن/بوم‌شناسی* آموزهٔ باکرگی را یکی از ابزارهای بازتولید سلطهٔ دینی بر بدن زن می‌داند و تأکید می‌کند که مسیحیت از طریق اسطوره‌سازی از مریم، زن را به دوگانهٔ باکره - فاحشه محدود کرده است (Daly, 1978, p.123).

مطالعات دیگر، همچون کارهای رزمی ردفوردر روئتر (Ruether, 1993) نیز بر آن‌اند که تصویر کلیسایی از مریم با وجود ظاهر تقدس، در عمل مانعی برای تحقق تجربهٔ دینی زنانه و نهادینه‌سازی فاعلیت زنان بوده است. در همین راستا، جین شابر معتقد است که مریم در سنت کلیسایی، زن نیست؛ بلکه تصویر مردانه‌ای از ایدئال زن است (Schaberg, 2002, p.72).

در مقابل این جریان انتقادی، در اندیشهٔ اسلامی، مریم شخصیتی مستقل، متعالی و مؤمن معرفی می‌شود. قرآن، برخلاف سنت‌های کلیسایی، هرگز از مریم تصویری منفعل یا صرفاً بدنی ارائه نمی‌دهد. مریم نه تنها با فرشتگان گفت‌وگو دارد (آل عمران: ۴۵)، بلکه در برابر جامعهٔ خود از فرزندش دفاع می‌کند. علامه طباطبایی در جلد سوم *تفسیر المیزان* بیان می‌کند که قرآن حضرت مریم علیها السلام را دارای کمال عقل و اراده می‌داند و وی را نمونه‌ای برای زنان و مردان معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۰).

مطالعات اسلامی متأخری همچون اثر *طریقت اسلام*، نوشتهٔ ساکینا یحیی مراتا، نیز بر فراجنسیتی بودن تصویر خداوند در قرآن تأکید می‌ورزد و این را عامل تمایز مهم الهیات اسلامی از مسیحی در زمینهٔ فمینیستی می‌داند (Murata, 1992, p.18).

## ۱. مری دیلی و آموزه‌های مسیحیت

آثار مری دیلی به شدت ضد مرد است. تعریف وی از «ضد مرد» این است که مردان و فقط مردان آغازگر، برنامه‌ریز، کنترل‌کننده و مشروعیت‌دهندهٔ مردسالاری‌اند. مردسالاری میهن مردان است و این سرزمین پدری و مردان عوامل آن هستند (Wood, 2013).

مری دیلی بر این باور است که آموزه‌های کلیسا در مورد خدای سه‌گانه، مسیح‌شناسی، مریم‌شناسی و هبوط، همگی افسانه‌هایی هستند که از پدرسالاری و در نتیجهٔ آن ایجاد شده‌اند. او موضوعات زیادی را از دیدگاه یک زن بررسی می‌کند؛ مانند الوهیت، شر، مسیح‌شناسی، اخلاق و کلیسا. خانم دیلی در سراسر آثارش ادعا می‌کند

که قدرت زنان از طریق ساختارهای ریشه‌دار مردسالاری ریشه‌دار شده است و زنان باید آنچه را متعلق به آنهاست، پس بگیرند. وی معتقد است که این به‌معنای اخته کردن زبان مردسالارانه و تصاویری است که بخشی از ساختارهای یک جهان جنسیت‌زده است. در اندیشه مری دیلی، کلیسا و ساختارهای سنتی مسیحیت، زنان را «دیگری» ساخته و آگاهی‌شان را طرد کرده است. فضای تازه‌ای که دیلی درباره آن سخن می‌گوید، کیهان «خواهرانه» است؛ فرایند «زن - شدن»، نه یک نقش منفعلانه، بلکه مشارکتی فعال در وقوع خدا و تحقق آزادی در معنای فلسفی و الهیاتی آن را می‌طلبد. آزادی از نظر او، نه فقط مسئله‌ای جنسیتی یا اجتماعی، بلکه بازگشت به هستی و پیوند با غایت وجود است (شریف، ۱۴۰۳).

او مردسالاری را یک دین جهانی می‌داند که همه ادیان تابع آن هستند و در پی سرکوب انرژی زنانه است. مری دیلی عقیده دارد که زنان از نظر تاریخی، نه تنها در جامعه، بلکه در داخل کلیسا نیز به حاشیه رانده شدند. او از مشاهده ساختارهای مردسالارانه‌ای که او و سایر زنان را مورد ستم قرار می‌دادند، عصبانی می‌شود و تقصیر را مستقیماً به گردن خدا می‌اندازد. مری دیلی خدا را به‌عنوان قادر مطلق، خدای تغییرناپذیر و الهی رد می‌کند و به حقیقت تغییرناپذیر بودن خداوند اعتراض دارد. در نگاه او، آموزه‌ها و تعالیم الهیاتیِ مردمحورِ مسیحیت باعث ایجاد تصورات نادرست از وجود خدا شده است. ما در یک جامعه عمیقاً ضد زن زندگی می‌کنیم؛ یک «تمدن» زن‌ستیز که در آن، مردان به‌طور جمعی زنان را قربانی می‌کنند و به‌عنوان شخصیت ترس‌های پارانویید خود، زنان را تجسم عینی همه ترسهای بیمارگونه و پارانویایی خود میدانند و به‌عنوان دشمن به ما حمله می‌کنند. در این جامعه، این مردان‌اند که تجاوز می‌کنند؛ انرژی زنان را می‌گیرند و قدرت اقتصادی و سیاسی زنان را انکار می‌کنند (Daly, 1978).

## ۲. گناه آغازین

بسیاری از محققان تصویر حوا در داستان‌های خلقت و هبوط را منبع اصلی زن‌ستیزی در سنت مسیحی می‌دانند. الهی‌دانان فمینیسم سه جنبه چالش‌برانگیز از این تصویر را نمایان می‌کنند: اول، حوا به‌عنوان موجودی تصویر می‌شود که از آدم خلق شده است؛ درعین‌حال تأکید می‌شود که آدم در سیمای خدا آفریده شده است. در نتیجه، اینکه آیا حوا در سیمای خدا آفریده شده است یا خیر، جای بحث دارد. از این‌رو ترتیب خلقت، هم تصورات کاملاً مردانه را برای خدا تقویت می‌کند و هم تبعیت زنان را. دوم، حوا نه تنها از آدم خلق شد، بلکه برای آدم نیز آفریده شد. این مسئله باعث تقویت تبعیت زنان و همچنین ماهیت رابطه‌ای آنها می‌شود. سوم، حوا، هم به‌عنوان اولین گناهکار و هم وسوسه‌کننده آدم تصویر شده است. او در جریان طولانی سنت مسیحی، حلقه ضعیفی در خلقت است که گناه از طریق آن وارد جهان شده است. ترتولیان زن را «دروازه شیطان» می‌نامد. بنابراین، فرودستی

زنان در کل به نفع خلقت است. حوا به عنوان نمونه اولیه و سوسه، ارتباط سه‌جانبه بین زنان، خطر و رابطه جنسی را تقویت می‌کند.

روش خانم مری دیلی در بحث درباره تصویر حوا، نشان دادن تناقض در الهیات مسیحی است و در پی انجام اصلاحات است. او داستان‌های کتاب مقدس، خلقت و هبوط، رساله‌های پولس، نوشته‌های آباء کلیسا و الهیات مدرسی توماس آکوئیناس را مورد بحث قرار می‌دهد. دیلی اشاره می‌کند که محققان مدرن در خصوص کتاب مقدس دو داستان خلقت را از یکدیگر متمایز می‌کنند: داستان اول بسیار جنسیتی است و در بخش دوم سفر پیدایش یافت شده است و متکلمان بر آن تأکید می‌کنند؛ داستان دیگر در بخش نخست سفر پیدایش یافت می‌شود که اشاره‌ای به جنسیت ندارد و حتی نشان می‌دهد که «تصویر خدا» آندروژنی است (Bellow-Stratton, 1996).

مری دیلی تأثیرات منفی افسانه گناه آغازین بر زندگی زنان را چنین برمی‌شمرد: الف) فلج روان‌شناختی (psychological paralysis)؛ ب) ضد فمینیسم زنانه (feminine antifeminism)؛ ج) فروتنی کاذب (false humility)؛ د) وابستگی احساسی (Emotional dependency).

فلج روان‌شناختی که ناشی از یک حس عمومی ناامیدی، گناه و اضطراب است، به دلیل عدم مقبولیت توسط جامعه در زنان ایجاد می‌شود. دیلی پیشنهاد می‌کند که برای غلبه بر این فلج، زنان باید در حوزه عمومی فعالیت کرده و در نهادهای دینی، رسانه و آموزش مشارکت داشته باشند و از آنها برای شنیده شدن صدایشان استفاده شود.

دیگر اثر جانبی، روحیه ضد فمینیستی زنانه است. زنان ضد فمینیست، همسو با قدرت‌های موجودند و از فمینیست‌ها هراس دارند. آنان مخالف و دشمن فمینیست‌هایند؛ به‌ویژه کسانی که در دنیای مردمحور به موفقیت دست می‌یابند. دیلی چنین زنانی را عروسک‌های مردسالاری (puppets of patriarchy) می‌نامد و به آنها توصیه می‌کند که با هوشیاری و برای به‌دست آوردن آزادی جمعی به دیگران بپیوندند.

سومین تأثیر منفی افسانه گناه اولیه، «تواضع کاذب» است. فروتنی کاذب، درونی کردن عقاید مردانه در یک جامعه مردمحور است. زنان اغلب آرزوی موفقیت ندارند. آنها احساس گناه می‌کنند و می‌ترسند که ممکن است نفس مرد را تهدید کنند. زنان باید از این نگرش خودکم‌بینی که توسط افسانه گناه اصلی به آنها اعطا شده است، خارج شوند. آنها باید با غرور، چهره‌ای جدید بسازند و با این کار، انرژی خود را وقف یک جنبش واقعاً انقلابی کنند.

چهارمین اثر مخرب، «وابستگی عاطفی» است. این امر رابطه نزدیکی با حقیر شمردن خود دارد و ناشی از ضعف در خودشناسی است و نمودهای مختلفی دارد. وابستگی عاطفی مانع تفکر آزاد و خلاق زنان می‌شود.

زنانی که در شب بدون شوهرشان بیرون نمی‌روند یا اگر تنها به سینما یا رستوران بروند، دستپاچه می‌شوند، چنانچه در موقعیت‌های ارشد و مافوق هم قرار گیرند، در اعمال قوانین بر زیردستانشان سخت گیرند. البته درمان یک‌باره‌ای برای این وابستگی وجود ندارد: زنان می‌توانند آگاهی‌های دیگری را بالا ببرند؛ یکدیگر را برای انجام کارهای ریسکی تشویق کنند و بکوشند با هم «این مسئله» را تجزیه و تحلیل کنند و راه خلاقانه‌ای بیابند. آغاز با هم بودن، آغاز اتمام وابستگی زنانگی است. زنان برای به‌دست آوردن استقلال خود باید ریسک کنند. در این فرایند، آنها سازوکارهای اجتماعی ظالمانه‌ای را که برضد آنها به‌کار رفته است، آشکار و آنها را تحلیل می‌کنند (Daly, 1973).

### ۳. روایت هبوط و نسبت آن با فروودستی زنان

بسیاری از محققان تصویر حوا در داستان‌های خلقت و هبوط را منبع اصلی زن‌ستیزی در سنت مسیحی می‌دانند. خانم دیلی از روایت آدم و حوا - که اغلب حوا مسئول گناه اولیه معرفی می‌شود - برای اشاره به نقش مهم دین مردسالار در سرکوب زنان استفاده می‌کند. او داستان هبوط را تلاش مردمحور و عامل ستم جنسی و تحقیر زنان در جهان می‌داند. از نظر او، افسانه هبوط «نمونه اولیه نام‌گذاری کاذب» (Prototypic case of false naming) و اساس ساختار ایدئولوژی مسیحی قضیب‌محور است. وی عقیده دارد که به‌جای هبوط انسان باید هبوط زن گفته شود؛ چراکه به‌سبب این افسانه، زنان مقصر تمام گناهان بشر شناخته شدند. در واقع، دستاورد بزرگ این داستان، ستم جنسی و تحقیر جهانی زنان بود.

او این پرسش را طرح می‌کند که آیا زنان را باید برای همه شرارت‌های بشری سرزنش کرد. به گفته وی، داستان هبوط، نه تنها باعث نفرت مردان از زنان، بلکه باعث نفرت زنان از خویشتن (self-hatred) شده است. او راه آزادی زنان را بازخوانی داستان آفرینش می‌داند؛ چراکه این داستان را عامل ایجاد کاست جنسی می‌داند و پیشنهاد می‌کند که داستان سفر پیدایش به‌منظور رهایی زنان بازخوانی شود. او افسانه هبوط را بیانگر نقص اساسی یا «گناه» دین مردسالار می‌داند. خانم دیلی با نگاهی انتقادی به تولد حوا، آن را داستانی پوچ و بسیار احمقانه می‌خواند و نمونه‌ای عالی از نحوه رفتار مردان با زنان در طول تاریخ مردسالاری می‌داند (Daly, 1973).

این افسانه اولیه مشکل اصلی یا «گناه» دین مردسالار را آشکار کرد (توجیه آن برای ایجاد طبقه جنسی. من اکنون پیشنهاد می‌کنم که در افسانه اصلی یک آینده مخوف وجود داشته است)؛ البته نه به‌طور آگاهانه؛ به این معنا که می‌توان این روایت را پیشگویی از یک هبوط واقعی دانست که تصویر آن تا اندازه‌ای آشکار بود. در آن واقعه ترسناک، زنان به دانش دست می‌یابند و با یافتن آن، آن را با مردان به‌اشتراک می‌گذارند تا با هم از بهشت خیالی آگاهی کاذب و بیگانگی خارج شویم. ما تصویر قدیمی هبوط را ارزش‌گذاری تازه‌ای می‌کنیم (Daly, 1973).



در نتیجه، روایت هبوط نه تنها باعث نفرت مردان (به صورت برونی) از زنان شده، بلکه باعث نفرت درونی خود زنان شده است. قربانی شدن زنان، هم توسط مردان و هم زنان، به دوگانگی و تقسیم‌شدگی در زنان می‌انجامد: هم خودشان هستند و هم ظالمی که آگاهی‌شان را درونی کرده‌اند. آنها در شبکه‌ای خودشکست‌دهنده گرفتار می‌شوند و به جای داشتن نقش فعال، نقش‌هایی را می‌گیرند که مردان را خشنود سازد. دین مردسالارانه این مسئله را تشدید می‌کند و این موضوع را برای زن درونی می‌سازد و زن این را یک وظیفه دینی می‌داند که بار تقصیر را بپذیرد و خودش را از دریچه نگاه مرد متعصب ببیند. این مسئله به همین‌جا هم ختم نمی‌شود؛ چراکه وقتی آنها خود را بد یا معیوب می‌دانند، در واقع همین‌طور می‌شود و خود را جنس دوم تلقی می‌کنند (Daly, 1973). او راه درمان و رهایی از هبوط و گناه آغازین را که در نگاه او باعث ایجاد قدرت اهریمنی در روحیه زنان می‌شود، از بین بردن احساس گناه، حقارت و نفرت از خود می‌داند.

#### ۴. مریم، حوای دوم: پژوهشی در نسبت میان مریم و حوا

رایج‌ترین نقد فمینیستی بر سنت مریم‌شناسی بر ارتباط بین مریم و حوا متمرکز است؛ چراکه دوگانه‌ای ویرانگر به‌شمار می‌روند که از مفاهیم مسیحی درباره زن خبر می‌دهند. مریم حوای جدیدی معرفی می‌شود که وفادار و دوشیزه‌ای فرمان‌بردار است و با مادری مسیح به نژاد بشر زندگانی بخشید (Carroll, 2002)؛ اما حوا دوشیزه‌ای نافرمان و هوسرانی اغواگر است که با خوردن میوه ممنوعه و فریفتن آدم برای خوردن آن، مرگ را برای بشریت به‌ارمغان آورد (Schaff, 2006, v.4). گروهی از منتقدان فمینیست علاوه بر اینکه دست داشتن حوا در فریب، گناه و مرگ را نشانی از بدنامی جنس زن می‌دانند، مادری مریم باکره را نیز آرمان ناممکنی برای زنان در نظر می‌گیرند.

درک مسیحیت از ویژگی‌های زنان تا حد زیادی بر آموزه‌ای از تضاد بین «فرمان‌برداری، تسلیم و فروتنی مریم در برابر خدا» و «نافرمانی، هوسرانی و اغواگری حوا» بنا شده است. به دیگر بیان، حوا راه ورود به ابلیس، و مریم دروازه فیض الهی و ورودی بهشت معرفی شده است؛ اما فمینیست‌ها پذیرش و تأکید بر دوشیزگی، پاکدامنی و آسمانی بودن مریم را به این مفهوم می‌دانند که زنان دیگر که زمینی‌اند، ناپاک‌اند؛ همچنین فرمان‌برداری و تسلیم مریم، او را خادمه‌ای حقیر جلوه می‌دهد؛ علاوه بر اینکه این دو مورد در تضاد با یکدیگرند. انتقاد دیگر فمینیست‌ها این است که چون تضاد بین مریم و حوا در سنت کاتولیک رم با مقایسه آن درباره برتری مجرد بر ازدواج تشدید شده است، زنان همچون حوا تهدیدی برای معنویت و اخلاق‌مداری مردان مجرد بازشناخته شده‌اند (Beattie, 2005). از سوی دیگر، فمینیست‌هایی همچون رزمی ردفوردر ویتتر، مریم‌شناسی سده دوم را از این جهت که از جایگاه احترام‌آمیزی که در آموزه‌های مسیحیت برای مریم ساخته و پرداخته شده است،

برای تحکیم نظام سلسله‌مراتبی مردسالار استفاده می‌کند، سراسر به‌سود مردان می‌داند. روئیت بر این باور است که بین این دیدگاه و موضوع حوای جدید رابطه حساب‌شده‌ای برقرار است: مریم زن فرمان‌برداری است که نافرمانی حوای نخستین را دگرگون می‌کند و بدین گونه، ظهور آدم جدید - یعنی مسیح - را ممکن می‌سازد (Ruether, 1993).

به این ترتیب، تفسیرها و شرح‌های فمینیست‌ها دربارهٔ مریم را باید با توجه به شورای دوم واتیکان بررسی کرد که در لابه‌لای فصل هشتم سند کلیسا جایگاهی حاشیه‌ای و تنها نقش مریدی عیسی و دعا را برای مریم قائل شدند. دیدگاه‌های کلیسایی مسیح‌محور و مریم‌شناختی معاصر به‌طور متقابل یکدیگر را تکمیل می‌کنند و با هم تفاوتی ندارند؛ زیرا مریم نمی‌تواند بدون ارتباط نزدیک با بدنی که مسیح طی کنش نجات‌بخش خویش دریافت کرد، با او ارتباط داشته باشد؛ و درعین‌حال مریم الگویی کهن برای مسیحیت است؛ تنها به این دلیل که ارتباط منحصر به فرد مریم با مسیح شالوده‌ای برای مشارکت جامعهٔ مسیحی در کنش نجات‌بخشی مسیح است. در نتیجه، تمرکز بر معنای کلیسایی اعتقاد و سرسپردگی به مریم نباید مشخصهٔ اساسی مسیح‌محور آن را پنهان سازد (Carroll, 2002).

البته این نکته قابل ذکر است که خانم دیلی در کتاب کلیسا و جنس دوم، تصویر مریم مقدس را فاقد کارایی لازم برای بالا بردن جایگاه زنان می‌داند. او معتقد است که تصویر مریم به‌اندازهٔ تصویر حوا برای زنان واقعی آسیب‌زننده است. خانم دیلی با توجه به اینکه مریم، به‌ویژه در دورهٔ آبابی کلیسا که دوران زن‌ستیزی بود، مورد ستایش قرار گرفت، اظهار می‌کند که اشاره به تمجید از مریم به‌منظور عذرخواهی بابت زن‌ستیزی آبا، این نکتهٔ مهم را نادیده می‌گیرد که این تمجید تأثیری در وضعیت زنان واقعی و زنده ندارد (Daly, 1968).

در نتیجه، توجه و ارادت به مریم در جهان کاتولیک به‌شدت فروکاست و در پی آن، در الهیات فمینیستی نیز توجه به او رنگ باخت. در نوشته‌ها به‌جای پرداختن به بعد آسمانی و روحانی، او را زن ناصری فقیری ترسیم کردند که نه مادر خدا یا محبوب پیروان مسیح، بلکه رهرو و مریدی مثال‌زدنی بود. بدین ترتیب، الهی‌دانان فمینیسم رهایی‌بخش، مریم را تنها الهام‌بخشی برای رهایی فقرا و ستم‌دیدگان می‌بینند (Beattie, 2005).

## ۵. مریم‌شناسی الهیات فمینیستی

نظریه‌پردازان الهیات فمینیستی دربارهٔ جایگاه زن را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: الف) کسانی که به‌کلی دیدگاه سنتی دینی دربارهٔ زن و مردمحور بودن آن را نمی‌پذیرند و آن را به‌کلی مردود می‌شمرند؛ ب) کسانی که به برخی احکام دین که اجازهٔ دستیابی زنان به مقامات بالای روحانی و کلیسایی را نمی‌دهند، انتقاد دارند؛ ج) کسانی که کلیسا را تنها یک نهاد می‌دانند و بر آن‌اند که جایگاه زنان همچون دیگر عرصه‌های اجتماعی و

فرهنگی، در کلیسا نیز بالاتر و رسمی‌تر شود (Hauke, 1995).

الهی‌دانان فمینیست دربارهٔ مریم‌شناسی نظرات متفاوتی را بیان کرده‌اند. رزمی ردفوردر روئیر در کتاب *تبعیض جنسی و سخن از خدا*، مسیح‌شناسی را عامل اصلی بسیاری از تبعیض‌های جنسی در مسیحیت می‌داند. وی با اشاره به تأثیر منفی این آموزهٔ سنت مسیحی، در مقالهٔ «مسیح‌شناسی و فمینیسم» تاریخچهٔ شروع این طرز نگرش را به مکتب توماس آکویناس نسبت می‌دهد. خانم روئیر اظهار می‌کند: از آنجاکه آکویناس عقیده دارد که جنس مذکر معیار گونهٔ بشری است، بنابراین تنها مرد نماد کامل انسان است؛ در صورتی که زن ذاتاً از نظر جسمی، اخلاقی و فکری ناقص است. «طبیعت معیوب» زن (defective nature) باعث فرودستی و انقیاد او در جامعه می‌شود. بنابراین، تجسم لوگوس خدا در مرد، یک تصادف تاریخی نیست؛ بلکه یک ضرورت هستی‌شناختی است. مرد نمایانگر تمامیت طبیعت انسان است، هم در خود و هم به‌عنوان رئیس زن. او تمام تصویر خداست؛ درحالی‌که زن به‌خودی‌خود تصویر خدا را نشان نمی‌دهد و از تمامیت انسانیت برخوردار نیست. آگوستین نیز چنین دیدگاهی در مورد شخصیت عمومی مردان دارد (Ruether, 1981). از نظر آکویناس، زن به‌دلیل ماهیت ناقص خود نمی‌تواند در جامعه یا در کلیسا ریاست داشته باشد؛ چنان‌که مسیح باید در مرد تجسم می‌یافت و تنها مرد می‌تواند نمایندهٔ مسیح باشد. به‌نظر می‌رسد که ادعای مری دیلی در کتابش فراتر از خدای پدر، کاملاً در الهیات آکویناس تأیید شده است: «وقتی خدا مرد است، مرد نیز خداست» (Daly, 1973).

خانم الیزابت جانسون در مقالهٔ «مریم: چهرهٔ زنانهٔ خدا» پنج عنصر را به‌عنوان عناصر مناسب برای تصویرسازی الهی معرفی می‌کند. اولین و بارزترین آنها، تصویر خداوند به‌عنوان مادر است. استعاره‌های مربوط به مادر و مراقبت، که در متون مقدس عبری برای توصیف عشق ناگسستگی خدا به قوم به‌کار می‌رود، در تصویر حضرت مریم علیها السلام عینیت یافته است. در طول سنت مسیحی، او بیشتر به‌عنوان مادر برتر، مادر خدا، مادر رحمت، مادر تسلی الهی و مادر ما به تصویر کشیده شده است. انتقال این زبان مادری به خدا، چهرهٔ مادرانه خدا را نشان می‌دهد. ثمربخشی و عنایت و صمیمیت مادری از سوی خدای مادر به همهٔ موجودات جاری است. همهٔ مادران روی زمین منشأ خود را در او دارند. پاپ ژان پل اول در یک سخنرانی روز یکشنبه، یک بار از خدا به‌عنوان پدر ما صحبت کرد؛ اما بیشتر به‌عنوان مادر ما، که می‌خواهد ما را دوست داشته باشد؛ حتی اگر بد باشیم. البته این ویژگی‌های خدا مدت‌هاست که در یک نظام پدرسالار سرکوب شده است. در الگوی خانواده‌ای پدرسالار، خدای پدر، دوردست و قضاوت‌کننده ترسیم می‌شود که از طریق شفاعت مریم مادر به‌نمایندگی از کودکان سرکش، مایل است نزدیک‌تر و نرم‌تر باشد. درعین‌حال، خود مادری به همان اندازهٔ پدری از جانب خداوند منصوب می‌شود و تصاویر زنانه از خلاقیت و مراقبت ذاتی مادری ممکن است واقعیت خدا را تداعی کند.

یکی دیگر از عناصر مرتبط که در سنت مریم یافت می‌شود، «شفقت الهی» است. مطالعات کتاب مقدس نشان داده است که چگونه کلمه عبری «رحمت» از نظر زبانی با اصطلاح «رحم زن» مرتبط است و در نتیجه، ایده «عشق رحم» را برای کسی که مادر او را حمل کرده و از بدن خود شکل داده است، تداعی می‌کند. کتاب مقدس رحمت خدا را در وجود عیسی مسیح متجلی می‌کند و نماد این واقعیت در تصاویری مانند عیسی به‌عنوان پرندۀ مادر که نوزادان خود را زیر بال جمع می‌کند (متی، ۲۳: ۳۷-۳۹)، مشهود است. در بسیاری از موعظه‌ها، مریم نزدیک‌تر از مسیح معرفی شده است. در ادامه، خانم الیزابت جانسون به این نتیجه می‌رسد که حضرت مریم علیها السلام منبع غنی تصویر الهی است: مادری، شفقت، قدرت رهایی‌بخش، حضور صمیمی و انرژی خلاقانه؛ مریم همه این چیزها را در قلب خود گنجانده است (لوقا، ۲: ۱۹) و در انتظار روزی است که بتواند بار دیگر جایگاه شایسته خود را در راز الهی پیدا کند. بهتر است که اجازه دهیم برای تجدید آموزۀ خدا، برای رشد شخصیت انسانی زنان واقعی که به شکل و شباهت او ساخته شده‌اند و برای الهیات مریم که به‌درستی هدایت شده است، این تصویرسازی فراتر از مریم، در جهت واقعیت راز مقدس خداوند پراکنده شود (Johnson, 1989).

مریم از همان ابتدای تأسیس کلیسا شخصیت محوری مسیحیت کاتولیک و ارتدوکس به‌شمار آمده است. اگرچه سرسپردگی به مریم معمولاً در راستای قدرت آبابی کلیسا و اهداف کاتولیکی بوده، اما همواره نقطه کانونی در افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه در فرهنگ کاتولیک واقع شده است؛ به‌ویژه در موضوعاتی که دغدغه‌های زنان را در زادن، مادری، ازدواج و دینداری دربردارد (Beattie, 2005). پس از شورای واتیکان دوم، که اوج تحول در نگرش به مریم بود، زمانی که کلیسا از جایگاه مریم سخن می‌گفت، همچنان هویت و جایگاه او را نَسبی و در ارتباط با مسیح تبیین می‌کرد. پاپ پل دوم مریم را از آن جهت شایسته تقلید می‌داند که یکی از کامل‌ترین حواریان مسیح است و همین کافی است که او را الگویی جهانی کند. پاپ پل ششم در موعظه خویش «جهت سامان‌دهی و گسترش صحیح سرسپردگی به مریم باکره» جایگاه مریم را در آیین‌های بازمینی‌شده عبادی غربی تبیین کرد و نکات برجسته مردم‌شناختی در مریم باکره را در ارتباط با حقوق زنان و عزت انسانی در آن نشان داد (Carroll, 2002).

## ۶. مری دلی و مریم‌شناسی

تصویر مریم در کتاب‌های مری دلی تا حدودی پیچیده است. در کتاب کلیسا و جنس دوم اشاره شده که اگرچه مریم ظاهراً در دوگانه زن خوب / زن بد، نمایانگر جنبه «زن خوب» است، اما زنان واقعی هرگز نمی‌توانند از جنبه غیرجنسی و مادرانه او تقلید کنند و تجلیل از او هیچ تأثیری در تعلیم کلیسا در مورد زنان واقعی نداشته است. خانم دلی مانند بسیاری دیگر از متألّهان معتقد است که بقایای یک الهه مادر باستانی در تصویر مریم

باقی مانده است که جنبه‌های نبوی اوست. باین‌حال به‌گفته‌ او، این ابعاد نبوی، در واقع برای زنان خطرناک است؛ زیرا کلیسا آنها را تحت اختیار خود می‌گیرد. از نظر او، جنبه‌های نبوی تصویر مریم آن جنبه‌هایی است که می‌تواند به قدرت مستقل و/یا خوبی ذاتی او اشاره کند. باین‌حال در آموزه‌های «بکرزایی» (Virginity)، «لقاح مطهر» (Immaculate Conception) و «عروج» (Ascension) جنبه‌های نبوی مریم توسط کلیسا انتخاب شده است. او بر این باور بود که این آموزه‌ها به‌گونه‌ای تنظیم شده‌اند که تصویر مریم را با خیال راحت تابع تصورات خدای مرد نگه دارند؛ یعنی قصد کسانی که از مریم‌شناسی استقبال می‌کنند، این است که زنان تابع مردان باشند و از این‌رو با وجود تجلیل آنها از مریم، نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. در بحث بکرزایی، خانم دیلی با استناد به آثار گوردون کافمن (Gordon Kaufman)، جان مک کواری (John Macquarrie) و کارل بارت (Karl Barth) خاطرنشان می‌کند که به‌نظر می‌رسد آنچه در آرای هر سه مشترک است، این است که اهمیت بکرزایی را از نظر شخصیت مستقل مریم ببینند. نکته قابل توجه در اینجا این واقعیت است که الهی‌دانان مرد، حتی آنچه بی‌ارتباط‌ترین جنبه از نماد مریم به‌نظر می‌رسد، یعنی ایده باکره بودن او را به منجی مرد و خدای مذکر نسبت می‌دهند (Daly, 1973).

## ۷. مفهوم بکرزایی نزد مری دیلی

خانم مری دیلی در کتاب *فراسوی خدای پدر* در نقد نظرات کافمن و مک کواری درباره تصویر مریم به‌عنوان باکره، استدلال می‌کند که کافمن بکرزایی را یکی از تأسف‌بارترین سردرگمی‌ها در کلیسا می‌داند و «تلاش می‌کند این واقعیت الهیاتی را درک کند که راه رسیدن به ایمان، عیسی مسیح پسر خداست». وی نظرات کافمن در مورد بکرزایی را پوچ‌تر از تصور عیسی مسیح به‌عنوان پسر خدا می‌داند. مک کواری آموزه تولد باکره را صرفاً نسبی می‌داند و می‌پرسد: آیا این آموزه در توضیح شخصیت مسیح مفید است یا خیر؟ و آیا این آموزه می‌تواند عیسی را به‌عنوان کلمه مجسم ببیند یا خیر؟ از نظر مک کواری، تولد باکره به منشأ عیسی مسیح در خدا اشاره می‌کند؛ اما مری دیلی به‌شدت با آن مخالفت می‌کند و استدلال می‌آورد که متألّهان از غیرمرتبط‌ترین جنبه مریم، یعنی باکرگی او، حمایت می‌کنند و آن را به نجات‌دهنده مرد و خدای مرد گره می‌زنند. با کنار گذاشتن نماد باکرگی، زنان بر اساس ماهیت زیست‌شناختی خود و با نوعی «تعریف نسبی، جنسی و معکوس» شناسایی می‌شوند و تصور باکرگی مریم «پیش، در حین و بعد از تولد عیسی» پوچ است و به «استقلال زن در زمینه روابط جنسی و والدینی» اشاره می‌کند. الگوی باکره در آیین کاتولیک برای زنان رهایی‌بخش نیست. راهبه‌ها هنوز تحت سلطه مردان‌اند و قدرت‌های فیزیکی، روانی و اجتماعی پدرسالاری، آنها را محدود می‌کند و به انقیاد می‌کشد. در مقابل، زنان پروتستان فقط عیسی را دارند؛ درحالی‌که زنان کاتولیک «راهبه» دارند. زنان پروتستان

«همسر وزیر» را به‌عنوان «تصویر رهایی‌بخش» دارند. مری دیلی نتیجه می‌گیرد که زنان نمی‌توانند در کلیسای کاتولیک و پروتستان آزاد باشند (Daly, 1973).

او ادعا می‌کند که افسانه تولد باکره، مردم را با معادله فریبنده‌ی اسطوره و با بکرزایی گیج می‌کند. از نظر مری دیلی، مریم کاتولیک الهه‌ای نیست که به‌تنهایی به‌صورت بکرزایی خلق می‌کند؛ بلکه «به‌عنوان قربانی تجاوز به تصویر کشیده می‌شود / به او خیانت می‌شود». بنابراین، افسانه ولادت باکره، فریبنده و بکرزایی است؛ این یک بارداری طبیعی نبود. مری دیلی بیان می‌کند که برای اینکه خدای مرد به الهه تبدیل شود، باید دوباره متولد شود. برخلاف دیونیزوس که از ران زئوس به دنیا آمد، مسیح برای تولد به ران پدر نیاز نداشت و مادرش مریم نیز نیازی به نوشیدن بخشی از قلب او نداشت؛ آن‌گونه که سیمله، مادر دیونیزوس، مجبور به این کار بود. او بیان می‌کند که در مسیحیت، مسیح در جسم خود به‌عنوان مسیح وجود داشته و روح القدس هم مریم را از نظر روحی باردار کرده است. به گفته دیلی، این امر چنان معنوی بود که مریم پیش، در حین و پس از مرگش باکره ماند (Daly, 1973).

#### ۸. مریم‌شناسی و فمینیسم رادیکال (لیبرال)

در دیدگاه الهیاتی رادیکال، فرودستی مریم در برابر پدر آسمانی و عیسی، چنان فمینیست‌ها را خشمگین کرده است که پله‌به‌پله با گذشت زمان و تمیق دیدگاه‌های فمینیستی، در سیر تغییر جایگاه مریم به‌عنوان یک زن همدرد با فرزندش و همیار در نجات‌بخشی نوع بشر، به مرحله‌ای می‌رسند که یک ساحره پایبند به مناسک دینی را برتر از او برمی‌شمردند. البته خاستگاه این کینه‌ورزی را می‌توان در قطعات مختلفی از کتاب مقدس و نیز سنت نوشته مردان یافت که بی‌پرده و درپرده، زن را تحقیر می‌کنند و او را شایسته ستمی می‌دانند که فمینیست‌ها معتقدند در طول تاریخ ادیان - و نه تاریخ بشر - بر او رفته است: حوای وسوسه‌پذیر و وسوسه‌گر عامل گرفتاری بشر به گناه نخستین است (پیدایش، ۳: ۱۳)؛ زن از دنده چپ مرد آفریده شده (پیدایش، ۲: ۲۱)؛ در رده چهارپایان متعلق به مرد معرفی می‌شود (خروج، ۲۰: ۱۷) و مایه شر، شهوت‌پرست و بی‌خرد است و به‌عبارتی باید او را یک نقص و کاستی در آفرینش به‌شمار آورد (Schaff, 2006, v.4).

فمینیست‌های رادیکال در واکنش به این دیدگاه‌های مردانه در تاریخ مسیحیت، نخست خواستار دگرگونی در برداشت از سخن خدا شدند: خدا درصدد دشمن‌تراشی برای خود از میان آفریدگان خویش نیست. پس اینها نگاشته‌های مردان با زاویه دید مردانه، با احساسات و ادراکات مردانه و با آرزوهای مردانه‌اند. در نتیجه، کتاب مقدس نه سخن خدا، بلکه سخن بشر درباره تجربه‌اش از خداست (Janowski, 2009). برخی فمینیست‌ها بر این باورند که مریم‌شناسی در بین نویسندگان کلیسایی سده‌های نخستین، کاملاً مردمحور بوده است (Reumann, 2005).

اگرچه خانم دیلی عقاید مریم‌شناسی کلیسای کاتولیک را مورد انتقاد قرار می‌دهد، اما چون مریم‌شناسی به گذشته پدرسالار تعلق دارد، نمی‌خواهد آن را بازگرداند؛ زیرا عقیده داشت که مردان از نماد مریم به‌عنوان یک شمشیر دولبه استفاده می‌کردند. دیلی وضعیت خداگونه مریم را بازمانده تصویر باستانی الهه مادر می‌داند (Daly, 1973).

منفرد هاوک از منتقدان مری دیلی و الهیات فمینیستی بر این باور است که مریم به‌عنوان مادر خدا، یکی از آموزه‌های مهم کلیسای کاتولیک است و بدون او تاریخ مقدس آنها غیرممکن است. مریم شخصیت مهمی است که به راز مسیح و کلیسا اشاره می‌کند و معیاری است که مفاهیم الهیات جدید باید با آن سنجیده شود. فمینیست‌های لیبرال بر این نظر بودند که پذیرش مریم‌شناسی نه تنها همدستی در جرم ستم به زنان است، بلکه مدیریت شر و مبارزه نکردن با آن است. به‌زعم هاوک، در میان گروهی از فمینیست‌های رادیکال، بنیاد مریم‌شناسی برکنده شده و جن‌گیری جای آن را گرفته است.

مری دیلی نخست برای شخصیت مریم جایگاهی مستقل و بی‌ارتباط با مسیح در نظر می‌گیرد و در مرتبه بعد او را بازخوانشی از استقلال زن معرفی می‌کند که شخصیتش تنها در ارتباط با مرد تعریف نمی‌شود. با اینکه آموزه مریم‌شناسی در مسیحیت بر پایه «مادر خدا» دانستن مریم است، او حاضر نمی‌شود که مریم را مادر خدا بنامد. بدین ترتیب، او را از ارتباط ذاتی همیشگی مادری با یک فرزند فارغ می‌کند (Hauke, 1995).

دیگر الهی‌دانان، مریم‌شناسی فمینیستی را مورد انتقاد قرار می‌دادند و آن را مسئله‌ای ناهمخوان می‌انگاشتند و از آن گلایه داشتند. الیزابت گاسمن (Elisabeth Gossman)، از فمینیست‌های لیبرال، هر گونه بازاسطوره‌سازی شخصیت مریم و نیز بدگمانی همه‌جانبه به مسیحیت را نمی‌پذیرد. او به مریم‌شناسی فمینیستی با ویژگی نجات‌بخشی گرایش دارد: «مریم یک خدایانو نیست؛ بلکه انسانی نیرومند با ایمان و قاطعیت است که این اقتدار را دارد تا به‌نماینده همه بشریت پیشنهاد نجات‌بخشی خدا را به‌شیوه‌ای تأثیرگذار بپذیرد». گاسمن درباره صعود جسمانی مریم و این باور که او طبیعت مؤنث خود را در حالت شکوه ازلی خویش بازمی‌یابد نیز دیدگاهی مثبت دارد. او بار اتهام دشمنی با بدن را از دوش مسیحیت برمی‌دارد؛ اما به‌دلیل تردید درباره وجود جوهرهای مقدر مرد و زن، اهمیت الگویی مریم برای زنان را انکار می‌کند و پذیرندگی مریم را به‌دلیل ویژگی زنانه او نمی‌پذیرد. در دیدگاه گاسمن، زنان نسبت به مردان به‌هیچ‌روی ظرفیت بیشتری برای التفات به فرد انتزاعی ندارند و وی «مکمل‌بودگی» جنس‌ها را رد می‌کند (Daly, 1973).

## ۹. الهیات فمینیستی و جایگاه اجتماعی مریم

فمینیست‌ها جنبه‌ای دیگر از مریم‌شناسی را به جامعه‌رهایی‌یافته ارتباط می‌دهند و در واقع به مسئله مریم نگاهی

جامعه‌شناختی دارند. آنان بر این باورند که جنبه‌های باروری، جسمانی و مادرانهٔ مریم به‌سود دینی (مسیحیت) به فراموشی سپرده شده است که بر اساس روابط پدرسالارانه بین یک خدای پدر و فرزند بر صلیب کشیده‌اش زندگی را انکار می‌کند (Beattie, 2005).

همچنین آنان به‌دنبال جایگزینی برای مریم‌شناسی متداول در آموزه‌های مسیحیت‌اند که دیگر بیانگر زنانگی مذکر نباشد و جنسیت زنانه را قربانی گناه و مرگ نکند. این مریم‌شناسی زمانی مطلوب آنان است که جنسیت‌گرایی را گناهی نابخشودنی برشمرد و رهایی زنان و مردان را از دوگانگی‌های زنانگی جسم و روح به‌دنبال داشته باشد (Ruether, 1993).

خانم روئیتز از جنبه‌های مختلفی به مسئلهٔ بالا پرداخته است. او پس از اینکه به تفصیل تاریخچه و زمینه‌های داماد خواندن عیسی مسیح و عروس نامیدن جامعهٔ مسیحی و نیز ترغیب به دوشیزه ماندن دختران تا آخر عمر به‌نشان سرسپردگی به عیسی را شرح می‌دهد، به‌شدت از آن انتقاد می‌کند و آن را ضد مادرانه (ant maternal) می‌داند. نماد مسیحیت اولیه به‌صورت معرفی جامعهٔ مسیحیت به‌عنوان عروس آسمانی «معادشناختی» (eschatological) مسیح و «مادر» مسیحیان، در چهارچوبی توسعه می‌یابد که به‌وضوح ضدجنسیتی و ضد مادرانه است. مفهوم «معادشناختی»، خود با نفی نقش‌های جنسیتی و مادرانهٔ زنان واقعی شکل می‌گیرد. پس از اینکه نقش‌های مؤنث بالا برده شد، به قدرت «معنوی» مذکر منتقل و منتسب می‌شود. قدرت بیشتر «سربودگی» (headness) مذکر، آبستنی، بارداری، ولادت و شیرخوارگی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و آن را به سپهر متعالی‌ای که مادری «جسمانی» زنان را نفی می‌کند، پیوند می‌زند. آن‌گاه به نقش زندگی‌بخشی جنس مؤنث نماد «مرگ» داده می‌شود. روئیتز به این ترتیب، بحث مریم‌شناسی را با مسیح و نقش او در جامعهٔ مسیحی آغاز می‌کند؛ زیرا می‌خواهد نشان دهد که جایگاه مریم در بخش بزرگی از آموزه‌های مسیحی، به‌دلیل مؤنث بودن او فروتر است. او به «سلسله‌مراتبی بودن سامانهٔ الهیاتی آخرت‌شناختی» اشاره کرده، در آغاز، جامعهٔ مسیحی را نسبت به مسیح به‌عنوان زن و شوهر مقایسه می‌کند. مریم نیز همین جایگاه را نسبت به خدا دارد؛ علاوه بر اینکه نسبت به مسیح نیز جایگاه فروتری دارد و تنها ظرفی برای آفرینش زمینی عیسی و ظهور یک منجی است. او، نه به‌دلیل ویژگی‌ها و برتری‌های خودش، بلکه از این روی که تسلیم ارادهٔ الهی شده است، اهمیت دارد و بنابراین فرودست و درجهٔ دوم است (Ruether, 1993).

روئیتز بارقه‌ای از سرآغاز چنین الهیاتی را در فرمان مریم (لوقا، ۱: ۴۶-۵۵) می‌یابد. در این بخش از انجیل لوقا ماجرای مناجات و خواهش‌های مادر سموئیل آمده است که از نداشتن فرزند پسر و در پی آن، بی‌مهری همسرش، به درگاه خدا شکوه می‌برد و راه نجاتی می‌جوید. او زنی نازاست و قانون طبیعت دیگر به او اجازهٔ



فرزنددار شدن نمی‌دهد؛ اما خدا با برهم زدن چنین قانونی، سیر تاریخ را دگرگون می‌سازد و او را درحالی که از داشتن فرزند ناامید است، دارای پسری به نام «سموئیل» می‌کند. چنین وضعیتی برای مادر سموئیل رهایی اوست که با «نجات یافتن» از اندوه و شرم نازایی رخ می‌دهد. درباره‌ی مریم نیز که دوشیزه‌ای است توانا بر ازدواج و دارای قدرت فرزندآوری، وضعیت به گونه‌ای است که رویدادی خارج از چهارچوب طبیعت یک زن پیش می‌آید. با اینکه بارداری او خطر اتهام و طرد شدن را برایش در پی دارد، به اراده‌ی الهی پاسخ مثبت می‌دهد. اما ارتباط رویداد بالا با بعد جامعه‌شناختی مریم‌شناسی از آنجا آغاز می‌شود که مریم با انتخاب اختیاری و آگاهانه خود برای مادری عیسی، به خدا کمک می‌کند تا در تاریخ بشر دخالت داشته باشد. به این ترتیب، اهمیت یک زن در تصمیم‌های خدا و کمک به ایجاد دگرگونی در سیر تاریخ بشری توسط خدا به نمایش گذاشته می‌شود. همیاری خدا و بشر، به‌ویژه یک زن، با فداکاری آن زن، به رهایی بشریت می‌انجامد:

...وابستگی بنیادین خدا به بشر، روی دیگر وابستگی ما به خداست که الهیات مردسالار معمولاً منکر آن بوده است. ایمان مریم ورود خدا به تاریخ بشر را ممکن می‌سازد.... خدا با شکل بشری مسیح پا به تاریخ می‌گذارد تا بر انقلابی رهایی‌بخش در روابط انسانی تأثیرگذار باشد.... مریم است که با ایمان خود این امکان را فراهم می‌کند؛ اما رهایی‌بخشی خدا در تاریخ، او را نیز رهایی می‌بخشد. او خود، تجسم ستم‌دیدگان و زیردستانی است که با قدرت نجات‌بخشی خدا رهایی یافته و جایگاه والایی را به دست آورده‌اند. او همان تحقیرشدگانی است که بالا برده شده‌اند و همان گرسنگانی که نعمت‌های فراوان به آنها داده شده است (Ruether, 1993).

در این نگرش، فمینیست‌ها با تأکید بر دیدگاه‌های روان‌تحلیلی، آیین مریم دوشیزه را بیش از آنکه سرکوب رابطه مادرانه در مسیحیت کاتولیک باشد، مشارکتی در بالا بردن جایگاه مریم می‌دانند. هرچند در فرهنگ غربی، به دلیل توجه روزافزون به سلطه طبیعت و بدن زن، نگرش‌ها به مریم دوشیزه سیر نزولی یافته است (Beattie, 2005).

#### ۱۰. نقد دیدگاه‌های مری دیلی درباره‌ی آموزه‌ی مریم‌شناسی بر اساس مبانی اسلامی

مری دیلی آموزه‌ی مریم‌شناسی را بازتولیدکننده‌ی ساختار مردسالارانه‌ی دین و عاملی در تثبیت نقش انفعالی زن می‌داند؛ اما در نگاه اسلامی، شخصیت مریم نه تنها فاقد این کاستی‌هاست، بلکه الگویی تمام‌عیار از فاعلیت، تقوا و کرامت انسانی است.

#### ۱۰-۱. تصویر مریم ابزاری برای تثبیت زن‌بودگی منفعل است

دیلی مریم را نماد زن بی‌اراده، مطیع و وابسته به مردانگی خداوند می‌داند. او می‌گوید: تصویرسازی کلیسا از مریم، زن را به موجودی منفعل و برده‌وار در برابر ساختارهای دینی فروکاسته است. اما در قرآن، مریم زنی مستقل، مقاوم و دیندار معرفی شده است که نه تنها تسلیم ساختار اجتماعی مردانه نیست، بلکه در اوج فشارهای

اجتماعی، خود تصمیم می‌گیرد؛ فرزند را به‌تنهایی به‌دنیا می‌آورد و در برابر تهمت‌ها با شجاعت می‌ایستد. قرآن او را الگوی کامل زنان و مردان می‌داند: «وَمَرْيَمُ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا...» (تحریم: ۱۲)؛ و مریم دختر عمران را، که دامن خود را پاک نگاه داشت و ما از روح خود در او دمیدیم... مریم در اسلام فقط یک «موضوع» ایمان نیست؛ بلکه یک «فاعل» ایمانی است. او خود مستقیماً با فرشته سخن می‌گوید (آل عمران: ۴۲-۴۷)؛ به عبادت در خلوت می‌پردازد و نه‌تنها اطاعت‌کننده خدا، بلکه پیشوای ایمانی است.

## ۲-۱۰. آموزه باکرگی مریم، زن را از واقعیت بدنی و جنسی‌اش جدا می‌کند

مری دلیلی بر این باور است که تأکید بر باکرگی مریم، ناپسند بودن بدن زن و تجربه جنسی او را ترویج می‌کند و تصویری ناتمام و غیرواقعی از زنانگی به‌دست می‌دهد؛ اما در نگاه اسلامی، باکرگی مریم نه نشانه نفی جنسیت یا طرد زنانه بودن، بلکه نشانه قدرت الهی است. اسلام، نه جنسیت زن را پلید می‌داند و نه باکرگی را شرط تقدس همیشگی زن. باکرگی مریم صرفاً زمینه‌ای برای معجزه الهی در تولد عیسی است، نه ملاک ارزش زن بودن. این نکته در تفاسیر متعددی همچون تفسیر المیزان و تفسیر نمونه نیز مورد تأکید بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۱۲).

همچنین قرآن شخصیت‌های دیگری را بدون تأکید بر باکرگی ستایش می‌کند؛ مانند آسیه، همسر فرعون (تحریم: ۱۱) و حتی خدیجه، همسر پیامبر اسلام ﷺ، که الگوی زن مسلمان معرفی می‌شود، بی‌آنکه ویژگی‌های جنسی یا بدنی او مطرح شده باشد.

## ۳-۱۰. خدای مردسالار کلیسا، زن را حذف می‌کند

مری دلیلی معتقد است که در سنت مسیحی، خدا با صفات مردانه و از دیدگاهی مردمحور معرفی می‌شود و این امر موجب حذف تجربه دینی زن و تقلیل او به تابعی از مرد می‌گردد. او می‌گوید: «اگر خدا مرد است، مرد خداست»؛ اما باید توجه داشت که در اسلام، خداوند جنسیت ندارد. توحید اسلامی بر نفی هر گونه تشبیه و تجسیم استوار است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱)؛ هیچ چیزی مانند او نیست. خدای اسلام، نه نر است و نه ماده؛ بلکه جامع صفات جلال و جمال است. صفاتی همچون «رحمان» و «رحیم» (رحمت مادرانه) در کنار صفاتی مانند «قادر» و «جبار» (قدرت مردانه) وجود دارند. بنابراین، نگاه اسلامی به خدا بی‌طرف و فراجنسیتی است.

در نتیجه، برخلاف نقد دلی، در اسلام رابطه زن با خدا نه بر اساس جنسیت، بلکه بر اساس ایمان و عمل صالح تعریف شده است: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (شوری: ۱۱)؛ همانا مردان و زنان مسلمان... خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداشی عظیم آماده کرده است.

## ۱.۱. نگاهی تطبیقی به تصویر مریم در اسلام

نقد‌های مری دلی بر آموزه‌م‌شناسی، ناظر به بافت مسیحیت سنتی و کلیسایی است که در آن، زن یا باید مطیع و مقدس باشد (مریم) یا گناهکار و رانده (حوا). برخلاف مسیحیت سنتی، در اسلام، مریم شخصیتی مستقل، مؤمن، و برخوردار از عاملیت دینی مستقیم است. در قرآن، فرشتگان مستقیماً با مریم سخن می‌گویند (مریم: ۱۷-۱۹)؛ امری که در سنت اسلامی نادر و نشانه‌ ارتباط نبوی‌گونه با خداست. اسلام با ارائه‌ الگویی متفاوت، مریم را زنی فعال، فکور و الهام‌پذیر معرفی می‌کند که بدون طرد بدنی، نمونه‌ ایمان و تقواست.

مریم در اسلام، نه‌تنها مادر پیامبر، بلکه الگوی ایمان، طهارت و کرامت زنانه است (طه: ۱۶؛ آل‌عمران: ۴۲). برخلاف سنت مسیحی که در آن مریم در سایه‌ پدر یا پسر تعریف می‌شود، در قرآن، از مریم به‌عنوان زن کامل یاد شده، شأن مستقل او برجسته می‌شود (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۱۷۴). البته او به‌سبب مادری حضرت عیسی علیه السلام جایگاه ویژه‌ای دارد؛ اما قرآن کریم او را فارغ از نقش مادری، دارای صفات برجسته‌ انسانی و طهارت می‌داند. در مقابل، در عهد جدید، او شخصیتی کم‌رنگ دارد و به‌مرور در سنت کلیسایی تا حدی از شأن انسانی فراتر رفته و به مقام شایسته‌ پرستش ارتقا یافته است (خواص، ۱۴۰۳، ص ۷-۲۰).

این تصویر به‌طور نسبی از مفاهیم مردسالارانه فاصله دارد و می‌تواند الهامی برای بازخوانی دینی در سنت‌های دیگر باشد. افزون‌براین، اسلام با نگاهی بی‌طرف به خدا و ارزش‌گذاری انسان بر اساس تقوا، بسیاری از دغدغه‌های دلی را از اساس رفع می‌کند.

## نتیجه‌گیری

خاستگاه الهیات فمینیستی را شاید بتوان در این دو بستر بهتر جست‌وجو کرد: الف) محتوای ستیزه‌گرانه درباره‌ زن در متون مقدس یهودی و مسیحی؛ ب) نگاه مردانه به دین و برداشت‌های مردسالارانه از دین. بر این اساس می‌توان گفت که فمینیسم، بومی دو دین یهودیت و مسیحیت است و در این راستا، گستره‌ دغدغه‌های الهیات فمینیستی این حوزه‌ها را دربرمی‌گیرد:

الف) غلبه‌ زبان مردمحور در دین که با اختصاص ضمیرهای مذکر به واژگان ویژه‌ الهیاتی، در عمل هر گونه حضور و کارکرد زنان را در عرصه‌ دین نادیده می‌گیرد.

ب) مذکر بودن خدا، به‌ویژه دو اقنوم پدر و پسر، که نشان از برتری مطلق جنس مذکر در آموزه‌های دینی و لزوم پرستش نمادهای مردانه دارد. به همین دلیل، الهیات فمینیستی نخست مسیح‌شناسی را به‌چالش می‌کشد.

ج) سرسپردگی و فرودستی مریم مقدس به‌عنوان نماد زنانه، که حتی با وجود وابستگی خدای پسر به او برای طی دوران جنینی، هیچ گونه تعالی الهیاتی برای او تعریف نمی‌شود؛ و برعکس، باید با تسلیم در برابر

خواست خدا، فرودستی او اثبات شود. الهیات فمینیستی با آموزهٔ مریم‌شناسی در مسیحیت که متضمن باور به مادرِ خدا بودن مریم و سرسپردگی او به خدای پدر و خدای پسر است، به این دلیل که بر فرودستی تاریخی زنان اصرار دارد، همراهی نمی‌کند.

(د) انتساب گناه نخستین به زن، که باعث مقایسهٔ مریم و حوا و انتقام‌جویی از این آموزه با ضعیف‌تر دانستن مریم نسبت به حوا شده است.

دیلی در کتاب *فراسوی خدای پدر* با اشاره به الهیات فمینیستی، آن را خلق فلسفه و الهیات جدیدی می‌داند که بر اساس تجربهٔ متفاوت زنان از ایمان به خداست. وی می‌کوشد که جنسیت‌نگری در مفاهیم، الگوها و زبان مسیحیت را نشان دهد و تأکید می‌کند که این جنسیت‌نگری در مفاهیم الهیاتی، نه تنها زن بودن و تجربهٔ زنان را نادیده می‌گیرد و موجب سرکوب زنان می‌شود، بلکه مانعی برای انسان کامل شدن شده است. خانم مری دیلی مسیحیت و برخی آموزه‌های آن، مانند مسیح‌شناسی و مریم‌شناسی را در راستای فرودستی زنان و برتری مردان می‌داند و پایبندی به آنها را مورد تردید قرار می‌دهد. وی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین افراد فمینیست رادیکال، مریم‌شناسی الهیات کلاسیک را نقد می‌کند و سرسپردگی مریم و فرمان‌برداری محض او از خدا و پسر خود (خدای پسر) را باعث فرودستی زنان می‌داند و بکرزایی مریم را باعث غیرقابل تقلید شدن او توسط زنان ارزیابی می‌کند و اعتقاد دارد که مریم چنان به عرش اعلای دست‌نیافتنی برده شده است که نمی‌تواند الگویی ناب برای زنان واقعی باشد؛ از این رو آرا و نگاه او به این مقوله، چالش‌های جدی را در دکترین مسیحیت به وجود آورده است.

در مقابل، امکان‌هایی در الهیات اسلامی و هرمنوتیک‌های نوین وجود دارد که بتوان با رویکردی تازه، تصویری زن‌دوست‌تر، عاملیت‌محور و رهایی‌بخش از شخصیت‌هایی مانند مریم ارائه داد. چنین امکان‌هایی، راه را برای الهیاتی بازتر، اخلاقی‌تر و انسانی‌تر هموار می‌سازد.

## منابع

### قرآن کریم.

- خوایس، امیر (۱۴۰۳). شخصیت حضرت مریم علیها السلام از منظر قرآن کریم و عهد جدید. معرفت/ادیان، ۱۵(۲)، ۷-۲۰.
- شریف، زهرا (۱۴۰۳). آزادی به مثابه مسئله‌ای فلسفی و الهیاتی در اندیشه مری دیلی. معرفت/ادیان، ۲(۲)، ۱۱۱-۱۲۸.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶). نظام حقوق زن در اسلام. تهران: صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۰). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- نیکدل، محمدجواد (۱۳۸۹). الوهیت حضرت مریم؛ باوری مسیحی یا تهمتی تاریخی؟ معرفت/ادیان، ۱(۴)، ۵-۳۴.

The Holy Qur'an.

- Khavas, A. (2024). The personality of Lady Mary (peace be upon her) from the perspective of the Holy Qur'an and the New Testament. *Ma'rifat-e Adyan (Journal of Religious Knowledge)*, 15(2), 7–20.
- Sharif, Z. (2024). Freedom as a philosophical and theological problem in the thought of Mary Daly. *Ma'rifat-e Adyan (Journal of Religious Knowledge)*, (2), 111–128.
- Tabatabai, S. M. H. (1995). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an* [The Balance in the Exegesis of the Qur'an] (M. Mousavi Hamadani, Trans.). Qom: Islamic Publications Office. (Original work published 1971)
- Motahhari, M. (2007). *System of women's rights in Islam* [Nezam-e Hoquq-e Zan dar Islam]. Tehran: Sadra.
- Makarem Shirazi, N. (2011). *Tafsir-e Nemooneh* [Exemplary Commentary]. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyah.
- Nikdel, M. J. (2010). The divinity of Lady Mary; A Christian belief or a historical accusation? *Ma'rifat-e Adyan (Journal of Religious Knowledge)*, 1(4), 5–34.
- Beattie, T. (2005). Mary: Feminists Perspectives. *Encyclopedia of Religion*. 2nd ed. V.9. 5678-5682. Macmillan.
- Bellow-Stratton, Teresa (1996). From sexual prejudice to patriarchy and its agents: The radicalization of Mary Daly's analysis of sexism [Master's thesis]. [No publisher provided].
- Carroll, M. (2002). Mariology. *New Catholic Encyclopedia*. 2nd ed. V.8. 156-162. Gale
- Daly, Mary (1968). *The church and the second sex, Revised edition*. New York: Harper

& Row.

Daly, Mary (1973). *Beyond God the Father: Towards a philosophy of women's liberation*. Boston: Beacon Press.

Daly, Mary (1978). *Gyn / ecology: The metaethics of radical feminism*. Boston: Beacon Press.

Hauke, Manfred (1995). *God or Goddess? Feminist Theology: What is it? Where Does It Lead?* San Francisco, USA: Ignatius Press.

Janowski, Johanna Christine. (2009). Feminist theology. In: Hans Dieter Betz, Don S. Browning, Bernd Janowski & Eberhard Jüngel (Eds.). *Religion past and present*. Vol.1. p.123-125. Leiden: Brill.

Johnson, Elizabeth (1989). Mary and the Female Face of God. *Theological Studies*, 50(3), 500-526.

Murata, S (1992). *The Tao of Islam: A Sourcebook on Gender Relationships in Islamic Thought*. Albany: SUNY Press.

Pears, Angela (2004). *Feminist Christian Encounters: The Methods and Strategies of Feminist Informed Christian Theologies*. Aldershot: Ashgate.

Pelikan, J. (1996). *Mary Through the Centuries: Her Place in the History of Culture*. New Heaven: Yale University Press.

Reumann, J. (2005). Mary. In: M. Eliade (Ed.). *The Encyclopedia of Religion*. 2nd ed. V.8. 5682-5687. Macmillan.

Ruether, Rosemary Radford (1981). *To Change the World: Christology and Cultural Criticism*. New York: Crossroad.

Ruether, Rosemary Radford (1993). *Sexism and God-Talk*. USA: Beacon Press.

Schaberg, J. (2002). *The Illegitimacy of Jesus: A Feminist Theological Interpretation of the Infancy Narratives*. Sheffield: Sheffield Academic Press.

Schaff, Philip (Ed.) (2006). *Ante-Nicene Fathers; Christian Classics Ethereal Library*. England: Grand Rapids.

Wood, Johanna Martina (2013). *Patriarchy, Feminism and Mary Daly: A Systematic-Theological Enquiry into Daly's Engagement with Gender Issues in Christian Theology*. Doctoral Dissertation: University of Oslo.